

## حکایتی شنیدی از شمس تبریزی

۲۸ اسفند ۱۳۹۳ ساعت ۱۱:۵۵

جوان گفت : خواهم که بر خر نشینم ؛ و گاو پیش کنم ؛ و به سوی باغ روم

واعظی ؛ خلق را تحریص می کرد:

بر زن خواستن و تزویج کردن - و احادیث می گفت

و زنان را تحریص می کرد ؛ ... بر شوهر خواستن ؛

- و آنکس را که زن دارد ؛ تحریص می کرد بر میانجی کردن ؛

و سعی نمودن در پیوند ها - و احادیث می گفت .

از بسیاری که گفت یکی بر خواست که :

من مرد غریبم . مرا زنی می باید.

واعظ ؛ رو به زنان کرد و گفت ؛...

- میان شما کسی هست که رغبت کند به همسری این مرد ؟

گفتند که : هست

گفت تا :

- بر خیزد پیشتر آید.

زنی بر خاست ؛ پیشتر آمد .

گفت : رو باز کن تا ترا ببیند . که سنت اینست از رسول

که پیش از نکاح ؛ یک بار ببیند.

زن روی باز کرد. واعظ گفت :

ای جوان بنگر.

گفت : نگریستم

گفت : شایسته هست؟

گفت : آری

گفت : ای عورت چه داری از دنیا؟

گفت : خرکی دارم ؛ سقایی کند . و گاهی گندم به آسیا برد ؛

و هیزم کشد ؛ اجرت آن به من دهند .

واعظ گفت : این جوان مردم زاده می نماید و متمیز ؛ نتواند خر بندگی کردن.

دیگری هست؟

گفتند : هست .

همچنین پیش آمد ؛ روی بنمود .

جوان گفت : پسندیده است .

واعظ گفت چه دارد؟

کسی گفت :

گاوی دارد . گاهی آب کشد ؛ گاهی زمین شکافد ؛ و گاهی گردون کشد.

اجرت آن بدو رسد.

واعظ گفت :

این جوان متمیز است . نشاید گاو بانی گند .

دیگری هست؟

گفتند : هست.

گفت : تا ؛ خودرا بنماید .

بنمود .

گفت : از جهاز چه داری؟

گفت : باغی دارم

واعظ ؛ روی بدین جوان کرد و گفت :

اکنون ترا اختیار است ؛ از این هرسه ؛ آنکه موافق تر است ؛ قبول کن.

آن جوان بن گوش خریدن گرفت.

واعظ گفت : زود بگو ؛ کدام می خواهی؟

جوان گفت : خواهم که بر خر نشینم ؛ و گاو پیش کنم ؛ و به سوی باغ روم .

واعظ گفت ؛ آری ؛ ولی چنان نازنین نیستی که ترا هر سه مسلم شود .

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۱۹۴۶/تبریزی-شمس-شنیدی-حکایتی>